



# پدرا القرم

هواداران سازمان وحدت کمونیستی

در اروپا

مصوبهٔ کمیونیزم - عمومی هوا و آلودگی

۱۴۴۱ کبیر ۱۹۸۲

اساس جهان بينى ما را كمونيسم علمى تشكيل مى دهد. از آنجا  
كه ما جهان بينى و اهداف خود را بر جهان بينى و اهداف سازمان  
وحدت كمونيستى منطبق مى بينيم، لذا تحرك و فعاليت ما در انطباق با  
اين سازمان و تحت عنوان " هواداران سازمان وحدت كمونيستى در اروپا"  
صورت خواهد گرفت.

پسلا تفرم حاضر، كه با توجه به مجموعى آثار تفويرك و نيز  
پراتيك مبارزاتى سازمان وحدت كمونيستى تدوين شده، و تلخيصى  
از اهم اصول مرامى، برنامه هاى، تاكتيكى و وظائف مشترك ما  
را بيان مى دارد.



۱- مناسبات تولیدی و اجتماعی - سیاسی حاکم بر جامعهی ایران، کاپیتالیستی است. این مناسبات، همراه با ویژگی های خود (ر.ک. بند ۱۰)، از لحاظ مشخصات اساسی - کلاسیک بودن نیروی کار و استثمار آن در پروسه تولید کالایی و مبادلهی محصول آن در بازار، انباشت ارزش اضافه، وجود دولت و ارگان های سیاسی و نظامی مدافع نظم و نظام سرمایه داری - بنا به تعریف مارکسیستی، در مقولهی مناسبات سرمایه داری می گنجد.

۲- در دوران ما، دوران جهانی شدن سرمایه، مناسبات تولیدی سرمایه داری فقط در پیوندها و ارتباط ارگانیک با بازار و سرمایه جهانی موجودیت و مفهوم دارد. ایران نیز بمثابه کشوری سرمایه داری که در بازار جهانی ادغام شده، از این قانونمندی مستثنی نیست. ابراز اینکه یک جامعهی سرمایه داری می تواند خود را از دسترس بازار و سرمایه جهانی و تأثیر عطرکرد قانون ارزش بگری نگاه داشته و به سیستمی "مستقل" دست یابد، اگر نشان فریبکاری نباشد، بیانگر پندارگرایی و عدم شناخت قانونمندی ها و مکانیسم سرمایه داری و امپریالیسم است.

۳- تضاد اساسی در جامعهی ایران، تضاد میان کار و سرمایه، و جنگ مشخص طبقاتی آن جنگ میان طبقه کارگر در رأس سایر زحمتکشان علیه بورژوازی، علیه امپریالیسم و علیه تمامی مدافعین نظم و نظام موجود است. بنابراین تنها انقلاب اجتماعی که می تواند در روند خود به دگرگونی مناسبات اقتصادی در جهت منافع تاریخی طبقه کارگر بینجامد، انقلاب سرمایه داری است.

۴- در جامعهی ایران و در هر جامعهی دیگر که در آن مناسبات تولیدی سرمایه داری حاکم است، و نهاد دولت، کاپیتالیستی است، سخن گفتن از ضرورت یک انقلاب، مرکز آنجا که "خلقی" و "نویسن" "تود های" و نظایر اینها، یا بیانگر جهالت محض است و یا نشانهی عوانداری، و در هر حال نقض کامل اصول و تئوری مارکسیستی انقلاب است.

۵- انقلاب سوسیالیستی از لحاظ سیاسی به معنای در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، سلب قدرت از بورژوازی و کلیه حامیان نظام سرمایه داری و استقرار حاکمیت مستقیم پرولتاریا - دیکتاتوری پرولتاریا - است. به انجام رسیدن پیرومندانهی فراگرد اقتصادی و اجتماعی انقلاب سوسیالیستی - استقرار سوسیالیسم - تنها در ارتباط با روند پیرومندانهی انقلاب جهانی سوسیالیستی امکان پذیر است. نظریه سوسیالیسم در یک کشور غربی بیش نیست. بدون شک پرولتاریای در قدرت می تواند با توجه به شرایط تاریخی به قدرت رسیدن خویش، سطح تکامل نیروهای مولد و گشایش عینی - ذهنی جامعه فراگرد پیدایش روابط سوسیالیستی را آغاز کند، اما استقرار سوسیالیسم تنها در مقیاس جهانی قابل تحقق است.

۶- انقلاب جهانی سوسیالیستی فراگردی است که هم سرنوشتی ماهوی کارگران جهان از یکسو و جهانی بودن استثمار و سرمایه از سوی دیگر، آن را ضروری و ممکن می سازند. هرچند مبارزه پرولتاریا در شکل بلاواسطه اش در چارچوب درون کشوری صورت می گیرد و هرچند پرولتاریای هر کشور ابتدا باید کار بورژوازی و دولت خودی را یکسر کند، اما مبارزه او مبارزه های جهانی است. پیروزی پرولتاریا در یک یا چند کشور به معنای پیروزی نهایی و پایان مبارزه نیست. برعکس، تا زمانی که هنوز قدرت سیاسی و اقتصادی از بورژوازی جهانی سلب نشده و در اختیار پرولتاریا قرار نگرفته، شمار مبارزاتی همه پرولترها چه آنها که در بخشی از جهان قدرت را به دست گرفته باشند و چه آنها که هنوز برای کسب قدرت سیاسی در حال مبارزه با بورژوازی خودی هستند، چنین خواهد بود: انقلاب مداوم!

۷- در شرایط مشخص حاکمیت امپریالیسم در سراسر جهان، در شرایطی که نظام جهانی سرمایه داری برای حفظ خویش از گزند انقلاب علاوه بر ترور و سرکوب آید ثلوثیک به مدرن ترین و وحشیانه ترین وسائل قهر ضد انقلابی در ایران و جهان توسل می جوید، در شرایطی که تکیه گاه اساسی دیکتاتوری سرمایه داری و ارتجاع جهانی، ارتش و سایر انواع نیروهای مسلح ضد انقلابی است، برای کونیست ها هیچ شکی باقی نمی ماند که تنها راه در هم شکستن دولت بورژوازی و ارگان های آن توسل به قهر طبقاتی انقلابی مسلحانه است. مبارزه مسلحانه جزو لاینفک مبارزه طبقاتی برای تدارک و انسجام انقلاب سوسیالیستی است. اما اعتقاد به ضرورت مبارزه مسلحانه بهیچوجه به معنای نفی ضرورت سایر اشکال مبارزه انقلابی نیست. برعکس، تمامی شیوه های مبارزاتی چون حلقه زنجیر به یکدیگر متصل بوده و تنها در کلیت خود می توانند بطور مؤثر در خنثی ساختن مبارزات پرولتاریا قرار گیرند.

۸- اعمال قهر طبقاتی انقلابی به منظور درهم شکستن ماشین دولتی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، بدون وجود پرولتاریای آگاه و متشکل راه به پیروزی نخواهند برد. تشکیل حزب کمونیست، حزب پیشاهنگی که پرولتاریا را حول برنامه‌ی مستقل کمونیستی و بطور مستقل از سایر طبقات و نیروهای جامعه سازمان دهد، مهم‌ترین وظیفه‌ی کمونیست‌ها در دوران تدارک انقلابی است.

ایجاد حزب پیشرو طبقه‌ی کارگر، بدن گذار از مرحله‌ی معینی از مبارزه‌ی مشخص طبقاتی علیه سرمایه‌داری، بدون آنکه طبقه‌ی کارگر از طبقه‌ی در خود به طبقه‌ی برای خود تکامل یابد، بدون تجربه‌ی اندوختن مشخص کارگران از مبارزات خویش و پذیرش آگاهی سوسیالیستی از جانب بخش‌های مهمی از طبقه‌ی کارگر، و بدون روی آوردن طبقه‌ی کارگر به مبارزه‌ی سیاسی علیه کل حاکمیت - بطوریکه بتواند صف مستقل خویش را بوجود آورده و نیز به وحدت جنبش کمونیستی پایه‌ی مادی بخشد، میسر نیست. به عبارت دیگر، حزب نه یک الگوی از پیش ساخته برای انقلاب، بلکه از درون مبارزات طبقه‌ی کارگر و با تلسیف تئوری سوسیالیستی و جنبش کارگری ایجاد می‌شود.

۹- اما یکی از مهم‌ترین موانع دست‌یابی پرولتاریا به برنامه و تشکیلات مستقل طبقاتی خویش، وجود و نفوذ اندیشه‌های بورژوازیستی و خرده بورژوازیستی در جنبش کارگری و کمونیستی است. این اندیشه‌ها که خود را تحت نام مارکسیسم جا می‌زنند، برای منحرف کردن پرولتاریا از اهداف اساسی اش ناگزیر از آنند که به طرق مختلف در میانی برنامه‌های کمونیستی - مبارزه‌ی طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی، قهر انقلابی، دیکتاتوری پرولتاریا - تجدید نظر کنند. استالینیسم، مائوئیسم، خروشچیفیسم، تروتمکیسم، کمونیسم اروپایی و... شکل‌های بارز این انحرافات و عهدترین آنها را تشکیل می‌دهند. وجه مشترک همه این انحرافات در نفی و یا به تعویق انداختن انقلاب سوسیالیستی است. مبارزه‌ی همه‌جانبه با جریان‌ها، احزاب و دولت‌های مبلغ این یا آن یک از این انحرافات که تا کنون بسیاری از جنبش‌های کارگری، کمونیستی و انقلابی جهان را به شکست کشاند مانند، و محکوم کردن و افشای ماهیت و سیاست‌های ضد انقلابی همه‌ی دولت‌هایی که تحت نام سوسیالیسم علیه پرولتاریا و زحمتکشان ایران و جهان موضع می‌گیرند و سیادت طلسمی و ناسیونالیسم خویش را در قالب سوسیالیسم عرضه می‌دارند، وظیفه‌ایست که بسر عهدی مارکسیست‌های مستقل و انقلابی قرار دارد.

۱۰- از دیدگاه مارکسیستی، دیکتاتوری نه یک شکل، بلکه محتوای تاریخی اعمال اراده‌ی طبقات

است. دیکتاتوری سرمایه‌داری می‌تواند شکل‌های مختلفی به خود بگیرد. دیکتاتوری بورژوازیستی،

جمهوری، شاهنشاهی، فاشیسم، جمهوری اسلامی و... به این ترتیب هم در دموکراسی بورژوازی و هم در شکل‌های به اصطلاح غیر دموکراتیک نظام سرمایه داری، این دیکتاتوری سرمایه است که اعمال می‌شود. اینک نظام سرمایه داری کداسیک از این اشکال سیاسی را به خود بگیرد، به شرایط تاریخی و شدت مبارزه طبقاتی در یک جامعه مشخص و جایگاه آن در سیستم جهانی سرمایه داری و نیز الزامات کارکرد این سیستم بستگی دارد.

در کشورهای سرمایه داری پیرامونی چون ایران، عقب افتادگی و دفرمه بودن سرمایه داری و نقش تبعی آن نسبت به امپریالیسم و همچنین چگونگی غلبه آن - که اساسا از بالا و از خارج از محدود می بازار داخلی کشور بر آن غالب شده -، نحوه روند انباشت ارزش اضافه - که اساسا در رابطه با الزامات و نیازهای بازار جهانی و سرمایه امپریالیستی صورت می‌گیرد -، عملکرد و منافع سیاسی، نظامی و سوق الحینسی امپریالیسم و نیز این واقعیت که از سویی بورژوازی کشورهای پیرامون - برخلاف بورژوازی قرن هجده و اوائل قرن نوزده در اروپا - دارای هیچگونه توان و رسالت انقلابی نیست و از سوی دیگر فقر و فلاکت و جنب و جوش و غلیان نهفته در بطن جامعه هر لحظه می‌توانند منفجر شده و نظم مورد نیاز سرمایه داری و امپریالیسم را مورد سؤال قرار دهند، همه و همه دست به دست هم داده و استقرار یا نهادی شدن دموکراسی بورژوازی را ناممکن کرده و دیکتاتوری عربان و استبداد محض را به جزو لاینفکی از سرمایه داری این کشورها مبدل می‌سازند.

وچونکه آزادی‌های دموکراتیک در جوامع متروپول حاصل سال‌ها مبارزه طبقاتی کارگر این کشورهاست، معینا بقای دموکراسی بورژوازی در این جوامع اولاً با عدم وجود آن در کشورهای پیرامون و ثانیاً با حاکمیت رفورمیسم و سندیکالیسم بر جنبش کارگری کشورهای متروپول در رابطه قرار دارد. بمحض درخشش کوچکترین جرقه انقلابی، دموکراسی بورژوازی نقاب از رخ بر می‌گیرد و چهره سرکوشگر خویش را به نمایش می‌گذارد.

۱- عدم انتقاد به امکان استقرار دموکراسی بورژوازی در ایران، بمعنای نفی ضرورت مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک و از پیش محکوم بودن کمونیست‌ها به تن سپردن به دیکتاتوری عربان و استبداد و فاشیسم نیست. برعکس، دقیقاً از آنجا که استقرار دموکراسی بورژوازی در جامعه سرمایه داری ایران ممکن نیست، بنابراین مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک - و نه برای استقرار دموکراسی بورژوازی - مبارزه با سرمایه داری و امپریالیسم نیز هست. در واقع دست یافتن به دموکراسی، بدون درهم‌کنش چارچوب سرمایه داری ایران ناممکن است. اما به این ترتیب، دموکراسی، دیگر نه دموکراسی

بورژوازی، بلکه دموکراسی پرولتری خواهد بود.

۱۲- پرولتاریا باید با مبارزه دموکراتیک، بهتر و بیشتر آگاه و متفکر شود و بهتر و بیشتر سایر توده‌های زحمتکش را به دنبال خود بسیج کند. از آنجا که مبارزه دموکراتیک و مبارزه برای سوسیالیسم از یکدیگر جدا نیستند، پرولتاریا در مبارزه برای آزادی‌های دموکراتیک بهتر و بیشتر می‌تواند مبارزه خویشتن‌علیه نظام سرمایه‌داری را گسترش دهد. هم از اینروست که پرولتاریا حتی در مبارزه دموکراتیک نیز باید با سایر نیروهای اپوزیسیون - که آنها نیز می‌توانند مطالباتی دموکراتیک داشته باشند - سرزبندی کرده، خود مختاری و استقلال برنامه‌های سیاسی - تشکیلاتی داشته باشد، رهبری مبارزات دموکراتیک را بر عهده بگیرد و با پیوند زدن آن به مبارزه سوسیالیستی خویش، آن را در جهت اهداف تاریخی خود سمت دهد.

۱۳- عامل و حرکتی که در جهت تکامل شیوه تولیدیک جامعه، در راستای ضروریات ماتریالیسم تاریخی قرار داشته باشد، مترقی است. عامل و حرکتی که در خلاف این جهت عمل کند ارتجاعی است و عاملی که بخواهد مناسبات موجود را حفظ کند، محافظه‌کار است.

عصر ما، عصر زوال سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم است. از این زاویه، هر نیرویی که سدی در مقابل سوسیالیسم ایجاد کند، نیرویی مرتجع است، و درست از این زاویه، یعنی از زاویه‌ای کسبه صرفاً خواهان مناسبات سوسیالیستی است، تمام نیروهایی که زمانی مترقی شمرده می‌شدند (مانند سرمایه‌داری در دوران گسترش و مبارزه‌اش با فئودالیسم و هر نوع سرمایه‌داری - منجمله لیبرال آن - در جامعه‌ای که در تدارک انقلاب سوسیالیستی است) رسالت خود را از دست داده، واپس‌گرا و مرتجع‌اند.

۱۴- بنا به تعریف مارکسیستی و با توجه به تجربه‌ی تاریخ، خرید بورژوازی در موضع طبقاتی خود همواره ارتجاعی است و می‌خواهد جلوی تاریخ را بگیرد. یعنی نه تنها خواهان نابودی سرمایه‌داری و نفی مالکیت خصوصی نیست، بلکه طالب قابل تحمل گردانیدن آن از طریق بازگرداندن (غیرممکن) آن به دوران‌های اولیه‌اش می‌باشد.

بینابینی بودن خرده بورژوازی بدین معناست که هر چند بطور بالقوه امکان روی آوردن بخش‌هایی از آن به پرولتاریا موجود است (و این در صورتی است که پرولتاریا بتواند آنها را در پشت سر خود بسیج کند)، اما همواره و بالفعل می‌تواند علیه پرولتاریا و علیه انقلاب سوسیالیستی با طبقات حاکم و سایر نیروهای مرتجع متحد شود. تنها آن بخش‌هایی از خرده بورژوازی که در دوران خاص

به زیر رهبری پروتاریا در آیند شایسته‌ی نام ترقی هستند.

۱- اعتقاد به سوسیالیستی بودن انقلاب اجتماعی در ایران الزاما به معنای آن نیست که خیزش آینده‌ی زحمتکشان ایران بطور قطع به رهبری پروتاریا و تحت لوای برنامه‌ی کونیستی صورت خواهد گرفت. ممکن است که قبل از آن، غلبان‌ها، قیام‌ها و حتی انقلاب‌هایی سیاسی بوقوع پیوندند و جایگاهی‌هایی در عینند، طبقاتی و در قدرت‌ها که صورت گیرد. کونیست‌ها باید در دامن زدن به چنین اوضاعی شرکت مؤثر داشته باشند. در چنین مقاطعی معمولا بحالت بحران سیاسی رژیم و تضاد‌های درونی آن، عدم تثبیت اوضاع و تناسب قوای طبقاتی نیروهای خاص، شرایطی شبیه دموکراتیک بوجود می‌آید (مثلا آستانه‌ی انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ و مدتی پیرا از آن). کونیست‌ها باید بیشترین استفاده‌ی ممکن را از چنین شرایطی ببرند و با شرکت فعالانه و مستقر خود در این جنب و جوش‌ها و انقلاب‌ها منوای آنها را غنا و عمق بخشیده، تناسب قوای طبقاتی را به نفع خود تغییر دهند، امکان عزمی سیاسی خویش را در عمل بیشتر کنند و در ته‌اوم این جنب و جوش‌ها و انقلاب‌ها بکوشند.

طبیعتا در چنین مقاطعی نیروهای غیر کونیستی نیز وجود خواهند داشت که برای مطالبات طبقاتی خویش و به نیوی خود با رژیم حاکم مبارزه خواهند کرد. وظیفه‌ی کونیست‌ها نه بی تفاوتی نسبت به این مبارزات، نه نفی آنها و نه حمایت بی‌قید و شرط و یا حل شدن در آنهاست. کونیست‌ها از هر مبارزه و تضادی که بتواند امکانات ایشان را در در هم‌گوبیدن نظام سرمایه‌داری بیشتر کند بهره خواهند گرفت، اما تحت هیچ شرایطی مددکار و خرسواری نیروهای دیگر نمی‌شوند و بصورت وردست، یدک‌کش و کمک‌کننده‌ی جهت‌گیری جامعه و جنب و جوش آن در جهت خواست طبقاتی و نیروهای مخالف سوسیالیسم در نمی‌آیند.



۱- قیام خونین بهمن ماه ۵۷ بر زمینه بحران اقتصادی و سیاسی رژیم پایداری گرفت که بر اثر بحران فزاینده جهان سرمایه‌داری، صدور بحران از اروپا به کشورهای پهلوسون، رکود روزافزون سرمایه، رشد فوق‌العاده میزان بیکاری، تشدید فقر و گسترش دامنه‌های تاریک و جنب و جوش زحمتکشان، در بن بست قرار گرفته بود. قیام سلحشانه زحمتکشان و انقلابیون ایران بار دیگر ثابت کرد که به قهر ضد انقلابی سرمایه‌داری و امپریالیسم تنها با قهر انقلابی سلحشانه می‌توان پاسخ داد. اما رویدادهای پس از آن این نکته را نیز نشان داد که بدون رهبری سیاسی پرولتاریای آگاه بر منافع خویش انقلاب در نیمه‌های راه ناگزیر سرنوشتی جز تسلیم به این یا آن جناح سرمایه‌داری ندارد.

هر چند هر گام جنبش توده‌های، دربار و شریک اصلی آن بورژوازی انحصاری وابسته ایران را به قدم بیشتر به سقوط نزدیک می‌کرد، اما از سون دیگر، هم بخش خصوصی سرمایه‌داری ایران به تکیه بر اختاره بود تا بر سینه امواج پیشرونده جنبش توده‌های سوار شده و آن را به دلخواه خود مهار کند، و هم بخش مهمی از روحانیت به ساینده‌گی از خرد بورژوازی سنتی ایران تلاش می‌کرد تا با سود جستن از احساسات مذهبی مردم در رأس جنبش جای گرفته و جهت‌آسی آن را در خدمت هدف‌های ارتجاعی خویش سامان دهد. در مقابل طبقه کارگر غیرم آنکه اساسی‌ترین ضریبات را به رژیم شاهنشاهی وارد آورد، در شرایط فقدان آگاهی و تشکیلات مستقل رهبری کننده خود، نتوانست در رأس سایر زحمتکشان جاسای گرفته و انقلاب را در جهت سافع تاریخی خویش اعتلا بخشد. با توجه به مجموعه این شرایط و خیانت‌های کافی السابق جنب سنتی (حزب توده) و نیز ضعف و پراکندگی جنبش کمونیستی و دنباله روی بخش مهمی از آن از خرد بورژوازی سنتی، قیام بهمن لاجرم نمی‌توانست به چیزی جز یک انقلاب سیاسی و حاکمیت صاحبان جدید سرمایه منجر شود.

۲- در اوج انقلاب و در حالیکه بخش عمده‌ی آیروزیمون نسبت به ماهیت خمینی دچار توهم بود، امپریالیسم جهانی نسبت به ماهیت جمهوری اسلامی پیشنهادی خمینی شناخت دقیق تری از خود نشان داد. بعضی آنکه رژیم سلطنتی در آستانه‌ی سقوط قرار گرفت، نمایندگان امپریالیسم جهانی حمایت ضمنی خویش از ایجاد جمهوری اسلامی را ابراز داشتند. در روزهای آخر و عین زمستان ۱۳۵۷ در حالیکه

توده های زحمتکش در تظاهرات خیابانی به رگبار مسلسل بسته می شدند، مذاکرات مخفیانه میان نمایندگان خمینی از یکسو (بازرگان و بهشتی) و نماینده های امپریالیسم (ژنرال هوپز) از سوی دیگر در جریان بود. در نتیجه همین مذاکرات بود که ارتش ایران ناگهان مسلمان شده و از خمینی و رژیم جدید اعلام تبعیت کرد. البته رژیم جدید، بدیل مطلوب امپریالیسم نبود، اما در شرایطی که اعتلا و رادیکالیسم مبارزات توده های می رفت تا منافع امپریالیسم را در منطقه به مخاطره کشاند، امپریالیسم چاره های نداشت جز اینکه برای مهار کردن حرکت انقلابی و نجات نظام سرمایه داری، به جمهوری اسلامی تن در دهد. در چنین شرایطی آنچه امپریالیسم از جمهوری اسلامی می خواست عبارت بود از حفظ نظام سرمایه داری، ترمیم و حفظ ارتش، و سرکوب انقلاب. تجربه ی حاکمیت جمهوری اسلامی عملاً بر این محاسبات امپریالیسم صحه گذارد: حکام جدید از همان بدو بقدرت رسیدن خویش جلوگیری از رشد و اعتلای جنبش کارگری و کمونیستی را در دستور روز خویش قرار دادند. ارتش شاهنشاهی که به نیروی خود انگیخته ی مردم ضربات مهلکی خورده بود به شتاب تمام بازسازی شد. خلق سلاح مردم و ترمیم دستگاه های پلیسی و جاسوسی و امنیتی در صدر برنامه های حاکمیت جدید قرار گرفت. ترور و تعقیب و شکنجه و به بند کشیدن انقلابیون دیگر باره و اینبار در لباس شرعی اسلام از سر گرفته شد. حاکمیت جدید کوشید تا با تکیه به ارگان های سرکوبگر ارتش و سپاه پاسداران کانون های انقلابی ملیت های تحت ستم کرد، عرب، ترکمن و ... را در نطفه خفه کند. در این میان مردم مبارز کرد که خواستار برخورداری از حق تعیین سرنوشت خویش بودند، مورد شدیدترین یورش های ارتجاع قرار گرفتند. کشتار انقلابیون، قتل عام روستائیان زحمتکش، غارت اموال و بیماریان شهرها و روستاهای کردستان بصورت اموری روزمره درآمدند. تلاش طبقه ی کارگر ایران برای تشکیل سازمان های طبقاتی خود (شوراها، اتحادیه ها، ...) در گام های نخست با اقدامات سرکوبگرانه ی حاکمان جدید مواجه شد و در نتیجه طبقه ی کارگر بازم از برخورداری از سازمان های صنفی - سیاسی خویش محروم گشت. اعتصاب و تحصن ممنوع و با شدیدترین واکنش حامیان سرمایه رویو گردید. تظاهرات بیکاران، دکه داران، صیادان گرسنه و زنان حق طلب به خون کشید شد. دفاتر سازمان های انقلابی و دموکرات مورد وحشیانه ترین حملات باندهای سیاه، چماقداران ارتجاع و پاسداران سرمایه قرار گرفت و یکسره بسته شد. هر روزنامه و نشریه ای که در جدال و جناح حاکم طرفی یکی را به ضرر دیگری نگرفت، به تعطیل کشاندند. رادیو و تلوویزیون و سایر رسانه های رسمی همچنان ابزار تحمیق مردم باقی ماندند.

مضحکته ی گروگانگیری مستمسکی بود برای پوشاندن عجز رژیم در پاسخگویی به معضلات جامعه، برآکندن و دامن زدن به توهم "ضد امپریالیستی بودن رژیم و تصفیه حساب کردن های جناح های حاکمیت با یکدیگر، جنگ ارتجاعی ایران و عراق که برای زحمتکشان دو کشور شرهای جز خاکستر نشینی، فقر و

فلاکت، بیماری، آوارگی، گرانی و مرگ و میرنداشت، نیز وسیله‌های شدت حاکمیت در سایه‌ی آن مواضع متزلزل خویش را مستحکم سازد، به شوینیسیم و پان‌اسلامیسم دامن زند و در این میان بسیاری از مدعیان کمونیسیم و دموکراتیسم را به دنبال خویش بکشاند.

و اینها همه بخشی از جنایاتی است که رژیم جمهوری اسلامی مرتکب شده است تا نظم و نظام موجود را حفظ کند و از گزند انقلاب مصون دارد. رژیم جمهوری اسلامی، همچون سلف خویش رژیم ارتجاعی، ضد مردمی و ضد انقلابی است.

۳- پیوند جناحی از بورژوازی و خرد بورژوازی در سحرگاه انقلاب سیاسی بهمن و هژمونی سیاسی خرد بورژوازی علیرغم قدرت اقتصادی بورژوازی، تعادلی ناپایدار را می‌ساخت و مسیر ائتلاف حاکم را دچار دست اندازهای متعدد و متوالی می‌کرد. جدال دو جناح حاکم برای کسب قدرت بیشتر از مسیر سقوط کابینه‌ی بازرگان گذشت و سرانجام با عزل بنی صدر به نقطه‌ی عطف خود رسید. اما این تغییرات بهیچوجه چیزی از کاپیتالیستی بودن نهاد دولت در ایران نکاست و نمی‌کاهد. تا هنگامیکه بورژوازی وجود داشته باشد، بناگزیر نمایندگان باعبار یا بی‌عبار خود را خواهد آفرید و اگر رسالت بورژوازی صد بار هم دست به دست شود، اگر بازرگان‌ها و بنی صدرها بار تک‌تک شوند و اگر نمایندگان شناخته‌شده‌ی بورژوازی همه قتل عام شوند، تا زمانی که سرمایه داری و بورژوازی وجود دارند نمایندگان دیگری عرضه خواهند کرد. وانگهی، از آنجا که خرد بورژوازی دارای بدیل مستقل اجتماعی نیست و "بدیل" مذهبی "بازگشت به صدر اسلام" علیرغم تأثیر گذاشتن بر شکل مناسبات روبنایی نمی‌تواند چیزی جز کلاهی شرعی برای سرمایه‌داری ایران باشد، بنابراین گرایش و حرکت حاکمیت سیاسی موجود در جهت تثبیت نظم و نظام سرمایه‌داری است.

۴- "استقلال" طلبی و "آزادی" خواهی بنی صدر و پیروانش فریبی بیش نیست. بنی صدر در تمامی دوران شراکت خویش در حاکمیت ارتجاعی و ضد انقلابی جمهوری اسلامی، در کلیه جنایات رژیم سهیم بود و حتی در مواردی از طراحان و مجریان این جنایات بشمار می‌رفت. این پادوی سابق ولایت‌فقیه که در پایه‌گذاری رژیم منفور اسلامی نقش اساسی داشت، نه فقط در مقابل موج شکنجه‌ها، ترورها و اعدام‌ها، دستگیری‌ها، سرکوب کارگران، روستائیان، زنان، پرسنل انقلابی نیروهای مسلح، کارمندان و نیروهای انقلابی و دموکرات و ملیت‌های تحت ستم، بستن دهان‌ها و شکستن قلم‌ها و دهان‌ها و صدها جنایت مشابه دیگر، مصلحت‌اندیشانه خفقان گرفته بوده، بلکه علاوه بر آن در موارد بسیاری (حطه به

به کردستان، خلع سلاح نیروهای انقلابی و دموکرات، فتح دانشگاه، جنگ ارتجاعی ایران و عراق (از یاب هم کاتولیک تر یعنی از خمینی هم مرتجع تر می شد. اما بتدریج که چشم انداز حفظ و گسترش قدرت در جدال وی با جناح دیگر حاکمیت تیره شد، وی علسم "آزادی" خواهی برافراشت. نقاب "آزادی" خواهی و "استقلال" طلبی بنی صدر، بمثابة نمایندگی بخشی از بورژوازی ایران و کسی که امروز چشم امید بسیاری از امپریالیست های جهان به او بسته شده، پوشش رنگ باختی است که باید توسط انقلابیون راستین پوشانده شود.

### ۵- شیوهی برخورد ما به سازمان مجاهدین خلق ایران :

الف- سازمان مجاهدین خلق ایران، علیرغم مبارزاتش علیه خمینی و علیرغم فداکاری ها و جانبازی های اعضا و هوادارانش بهیچوجه نمی تواند در مقابل رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی آلترناتیو تاریخی ارائه دهد. تضاد مجاهدین و سرمداران رژیم اسلامی، تضاد میان طبقات متغایر نیست، تضاد قدرت های سیاسی است و در حادترین شکل خویش نیز نمی تواند از عرصه ی سیاسی فراتر رود. پایگاه و ماهیت طبقاتی مجاهدین هیچ تفاوت ماهوی با پایگاه و ماهیت طبقاتی حکام کنونی ندارد. جدال این دو نیرو نه ناشی از تضادی زیربنایی و طبقاتی و تاریخی، بلکه منبعت از تضادهای روبنایی است. این دو نیرو از لحاظ تاریخی بدیل هایی در مقابل یکدیگر نیستند و محصول جدال آنها فی نفسه نمی توانند از چارچوب جامعه و دولت سرمایه داری فراگذرد. آنها هر دو خواستار نوعی سرمایه داری دولتی اند و اینکه چه نامی به این خواست خود بدهند و یا چقدر امکان تحقق بخشیدن به آن را داشته باشند، تغییری در این حقیقت نمی دهند.

ب- در تحولات اخیر ایران، مجاهدین نقش مهمی ایفا کرده اند. ما هرچند مبارزات گذشته ی ایشان را ندیده نمی گیریم، اما نمی توانیم مسئولیت ایشان را در دامن زدن به انواع توهمات و میدان دادن بد روند تثبیت رژیم ارتجاعی اسلامی فراموش کنیم. مجاهدینی که امروز به درشتی و دشنام از خمینی بیاد می کنند، همان کسانی هستند که رهبری او را در مبارزات "ضد امپریالیستی" (۱) می ستودند. توهم پراکنی مجاهدین در مورد خمینی پس از آنکه وی ایشان را بطور قطع نفی کرد، جای خود را به توهم پراکنی دیگری داد که در پی اصالتی دست توهم اولی را از پشت بسته است: اینبار، "فناج" کردستان و دانشگاه، سخنگوی "آزادینخواهان" شد! مجاهدین با قریب دو سال حمایت "انتقادی" از رژیم منفور اسلامی و "رهبر انقلاب" و با پراکندن توهم بنی صدر یا از کنار بسیاری رویداد ها بسرعت گذشتند و یا بر آنها چشم فرو بستند: سکوت در مقابل سرکوب ملت ها، سرکوب آزادی های

د. موکراتیک، بستن مطبوعات، حمله به تظاهرات و راهپیمایی های نیروهای شرقی، سرکوب زنان و کارگران بیکار، "فتح" دانشگاه، جنایات بنی صدر و خمینی و غیره و غیره هیچکدام موضوعی نیست که از دیدگاه انقلابیون دور بماند و یا با گذشت زمان فراموش گردد.

پ - چرخش به راست مجاهدین در ائتلاف رسمی ایشان با بنی صدر به نقطه‌ی عطف خود رسید. این ائتلاف میسر تصمیم نهایی مجاهدین به خروج از وضعیت برزخ میان نیروهای انقلابی از یکسو و "لیبرال‌ها" و سوسیال دموکراسی جهان از سوی دیگر و پیوستن به دومی هاست. مفهوم سوسیالیست این ائتلاف در محاسبات سیاسی بین‌المللی اینست که مجاهدین - که زمانی از ضرورت مالکیت خصوصی سخن می‌گفتند - دیگر از آرمان های گذشته‌ی خود چشم پوشیدند و بنابراین دیگر "خطری" به حساب نمی‌آیند. از این مجراست که امروز نه فقط بخش مهمی از بورژوازی ایران، بلکه سوسیال دموکراسی و بخش‌های دیگری از حامیان سرمایه به پشتیبانی از "بدیل" مجاهدین پرداخته‌اند.

ت - در شرایط کنونی، حتی اگر امکان جدا شدن مجاهدین از بنی صدر و روی آوردن ایشان به نیروهای چپ را تصور باشیم، این امر صرفاً هنگامی بیشترین زمینه‌ی تحقق را خواهد داشت که مجاهدین را بطور واقعی با یک انتخاب مواجه کند، یعنی جدا کردن مجاهدین از بنی صدر و سوق دادن ایشان به یک مشی انقلابی، نه از طریق بند و اندرز و تکرار نصایح، بلکه فقط و فقط از طریق یک عمل مؤثر انقلابی و تحمیل یک برنامه‌ی انقلابی میسر است. در غیر اینصورت نه تنها مجاهدین به طرف کمونیست‌ها نخواهند آمد و نه تنها بیش از پیش به راست متمایل شده و برخی از سازمان‌های خرد بورژوازی و بظاهر کمونیست را به دنبال خود خواهند کشاند، بلکه علاوه بر آن هیچ چشم‌انداز روشنی در مقابل جامعه و نیروهای کمونیست قرار نخواهد گرفت.

ث - شیوه‌ی برخورد کمونیست‌ها به مجاهدین - و بطور کلی به هر نیروی دموکرات دیگر - بسا توجه به استراتژی انقلابی کمونیستی (ر.ک. بخش اول، بویژه بندهای ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۶) تعیین می‌شود. دفاع از حقوق دموکراتیک مجاهدین در مقابل ارتجاع و در عین حال انتقاد از برنامه و مشی سیاسی و مبارزه با توهم پراکسی‌ها و ایجاد جو ضد کمونیستی از جانب آنان، به منظور دفاع از منافع تاریخی پرولتاریا بطور اتم و جنبش کمونیستی ایران بطور اخص. کمونیست‌ها هیچگونه سازش و عدم جدیت و حمایت برنامه‌های از مجاهدین (و هر نیروی غیر کمونیست دیگر) بعمل نمی‌آورند. شرایط کنونی - تشتت نیروهای کمونیست، وجود سرکوب گسترده، برجسته شدن نقش مجاهدین و... - به هیچ وجه موجب آن نمی‌شود که کمونیست‌ها خود و آینده‌ی خود را متروک بینند و بر مبنای یک دیدگاه پراگماتیستی - یعنی صلحت‌آسی را دیدن - صالح آنی جنبش را فراموش کرده و برای جامعه

و آیندنی ایران توهی بنام مجاهدین درست کنند و در این مسیر خواه ناخواه و بطور ضمنی یا صریح به تبعیت از برنامه های مجاهدین و پذیرفتن رهبری آنان بپردازند.

همسویی کنونی کمونیست ها با مجاهدین در این یا آن عمل مبارزاتی روزمره و بلاواسطه - مثل تهاجم و تدافع در مقابل مزدوران رژیم، آکسیون، تظاهرات، اعتصاب، افشاکری و... علیه رژیم - به هیچ وجه بمعنای آن نخواهد بود که ایشان به زیر پرچم مجاهدین در آیند و نردبان ترقی آنان شوند. کمونیست ها حتی در مبارزه ضد فاشیستی و دموکراتیک نیز استقلال و هویت کمونیستی خویش را حفظ خواهند کرد و این مبارزات را از موضع کمونیستی - و نه خوردبوروادموکراتیک - به پیش خواهند برد. در عین حال همسویی کمونیست ها با مجاهدین در این نوع مبارزات مانع از آن نخواهد شد که در همانحال ایشان به نقد و افشای برنامه، شی و مواضع مجاهدین بپردازند. علاوه بر این آنان همواره خصلت موقتی همسویی خود با نیروهای دموکرات اپوزیسیون را توضیح داده و تاکید خواهند کرد که هم دموکرات های امروزی و هم پرولتاریا فردا می توانند در مقابل یکدیگر قرار گیرند.

۶- "شورای ملی مقاومت" در شرایط کنونی یکی از بدیل های سیاسی برای جایگزینی رژیم خمینی است. حاصل شکست حاکمیت خمینی در مقابل این بدیل، حتی اگر این شکست در اشکال رادیکالی چون مبارزه مسلحانه صورت گیرد، چیزی جز یک تحول بورژوازی نخواهد بود. برنامه اعلام شده از طرف ش.م.م، ترکیب طبقاتی نیروهای تشکیل دهنده و حماسی آن، رقیق شدن مواضع ضد امپریالیستی دموکراتیک مجاهدین - بمثابة بدنی اصلی ش.م.م - مانورهای این سازمان در بی خطر جلوه دادن خود در نظر نیروهای ذینفع داخلی و خارجی، و تماس و ارتباط های داخلی و بین المللی بنی صدر و رجسوی و بطور کلی ش.م.م، چیزی بیش از اصلاحات نیم بند بورژوازی در "جمهوری دموکراتیک اسلامی" را نوید نمی دهند. روشن است که جمهوری اسلامی در "جامعه توحیدی" بنی صدر و پسا در "جامعه بی طبقه توحیدی" مجاهدین و یا تلفیقی از این دو، جز اینکه سالها زحمت کشان جامعه را بدنبال سراب بکشاند و بالاخره تشنه و ناله بازگداند، حاصلی نخواهد داشت. هم از اینرو است که کمونیست ها با هیچ نیروی برای نوع دیگری از انقلاب اسلامی همراه نخواهند شد، برای استقرار یک جمهوری اسلامی "دیگر" - حتی از نوع "دموکراتیک" آن - مبارزه نخواهند کرد و برای بسته قدرت رسیدن بنی صدر و متحدین وی غرضمندی نخواهند داد. برعکس، وظیفه کمونیست ها اینست که متحدان و از طریق توضیح و افشای ماهیت و جوهر بورژوازی برنامه و شی ش.م.م و تبلیغ و ترویج بدیل کمونیستی، از تکرار فاجعه یعنی برقراری جمهوری اسلامی بنوعی دیگر جلوگیری کنند. مبارزه علیه

رژیم جمهوری اسلامی آری، استقرار مجدد يك جمهوری اسلامی "دیگر"، هرگز!

۷- مبارزه‌ی شریخش‌علیه رژیم جمهوری اسلامی، مرزبندی با نیروهای راست اپوزیسیون و حرکت در جهت تبدیل چپ به آلترناتیو اجتماعی، جز از مسیر اتحاد عمل کمونیست‌ها نمی‌تواند بگذرد. کمونیست‌ها در عین داشتن اختلافات تئوریک می‌توانند و باید بر اساس مواضع ضد سرمایه‌داری - ضد امپریالیستی و دموکراتیک خویش ( سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی، انحلال کلیه ارگان‌های سرکوب، تسلیح زحمتکشان، آزادی زندانیان سیاسی، جدایی مذهب از سیاست، حقوق اجتماعی زنان، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، آزادی عقیده، مرام، بیان، اجتماعات و احزاب، و... ) متحد گردند. بدیهی است که پلاتفرم این اتحاد عمل باید توسط همه‌ی نیروهای چپ شرکت‌کننده و بر اساس حقوق برابر تدوین گردد. این اتحاد عمل می‌تواند از همگامی و همکاری در موارد جزئی شروع شده و تا تشکیل يك جبهه‌ی واحد چپ‌گسترش یابد.



## وظایف

( هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا )

- این وظایف اساساً در چارچوب وظایف و در جهت تحقق اهدافی که سازمان وحدت کمونیستی تعیین کرده است، صورت می‌گیرند. اهم این وظایف چنین خلاصه می‌شود:
- \* شناساندن ماهیت ارتجاعی و ضدانقلابی سرکوب در ایران به کارگران، زحمتکشان و نیروهای انقلابی دیگر کشورها و افشای رژیم جمهوری اسلامی،
  - \* سازماندهی و شرکت در مبارزه و آکسیون‌های تبلیغی، تعرضی، و تدافعی علیه نهادهای مزدوران رژیم در خارج از کشور، در همکاری و اتحاد عمل با سایر نیروهای کمونیست ( همسویی و همکاری با مجاهدین براساس مواد بخش اول و دوم پلاتفرم حاضر صورت خواهد گرفت )،
  - \* جلب حمایت و جمع‌آوری کمک‌های مالی و مادی و دارویی برای جنبش انقلابی ایران،
  - \* تماس، آشنایی و همکاری با سازمان‌ها و نیروهای مارکسیست انقلابی دیگر کشورها در جهت انجام وظایف انترناسیونالیستی،
  - \* توضیح و افشای نقش و عملکرد و برنامه و نظرات کلسسیه‌ی نیروهای اپوزیسیون که به این یا آن نحو علیه رژیم مخالفت یا مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، در پی حفظ نظام سرمایه‌داری اند،
  - \* پیشبرد مبارزه‌ی ایدئولوژیک علیه کیهی جریان‌هایی که یا تحت نام کمونیسم جنبش کمونیستی را به انحراف می‌کشند ( استالینیسم، مائوئیسم، تروتسکیسم و ... ) و یا خود را بمثابة بدیلی در مقابل کمونیسم عرضه می‌دارند ( ایدئولوژی اسلامی )،
  - \* تلاش برای شناساندن اصول بینشی سازمان وحدت کمونیستی و ترویج نظرات آن، و نیز کمک به غنای‌تئوری انقلابی از طریق تبادل نظر و مباحثه‌ی برون و درون تشکیلاتی، تشکیل گروه‌های تحقیقی و مطالعه‌ی پیرامون مهم‌ترین پروبلماتیک‌های جنبش کمونیستی ( از قبیل بررسی تاریخی ساختمان و ماهیت شوروی، انترناسیونال و حزب کمونیست، اصول سازماندهی، مفهوم تاریخی و مشخص‌یگاتوری پرولتاریا و ... ) و ترجمه‌ی آثار مارکسیستی به فارسی و آثار و ... به زبان‌های خارجی،